

بازاندیشی تمایز ایمان و اسلام در فقه امامیه با نقد نظریه مشهور

(نویسنده مسئول) سید عبدالصاحب مرقاتی

دانشجوی دکتری گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

abdossaheb.mk@gmail.com

دکتر سید طاها مرقاتی خوئی

دانشیار گروه حقوق خصوصی و اسلامی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

چکیده

ماهیت ایمان و اسلام و نسبت میان آن دو از مباحث مهم فقه امامیه با آثار گسترده فقهی و حقوقی است. مشهور فقها ایمان را افزون بر اقرار به توحید، نبوت و معاد، مشروط به اعتقاد به امامت اهل بیت (ع) دانسته‌اند؛ اما بازخوانی روایات و آرای فقیهان نشان می‌دهد که بسیاری از ادله روایی این دیدگاه ناظر به مراتب کمال ایمان و فضیلت اعتقادی‌اند و بر تعریف فقهی ایمان بر اساس اعتقاد به امامت دلالت روشنی ندارند. در مقابل، مجموعه روایات معتبر بیانگر آن است که ایمان در کاربرد فقهی به اقرار زبانی همراه با التزام عملی به شرایع و احکام دینی، و اسلام به صرف اقرار زبانی اطلاق می‌شود. بر این اساس، ایمان فقهی نه هویتی فرقه‌ای، بلکه وضعیتی قابل احراز بر پایه معیارهای عینی و رفتاری است. این تفسیر، افزون بر سازگاری بیشتر با شواهد روایی، با عدالت فقهی نیز هماهنگ‌تر بوده و از پیامدهای قرائت‌های انحصارگرایانه و تعارضات فرقه‌ای می‌کاهد.

واژگان کلیدی: ایمان، اسلام، تصدیق قلبی، اقرار لسانی، التزام عملی.

ایمان و اسلام از مهم‌ترین مفاهیم دینی‌اند که در متون دینی جایگاهی بنیادین دارند و این اهمیت در دانش‌های مختلف نیز انعکاس یافته است. در تبیین ماهیت ایمان و اسلام و نسبت میان آن دو دیدگاه‌های گوناگونی عرضه شده است. با این حال، معنای این دو مفهوم در حوزه‌های مختلف علوم اسلامی یکسان نیست و هر یک متناسب با موضوع و غایت آن دانش، دلالت‌ها و کارکردهای متفاوتی می‌یابند. در کلام شیعی، ایمان معمولاً به معنای تصدیق قلبی، اقرار لسانی و التزام عملی به دین الهی تعریف می‌شود^۱ و اسلام به معنای تصدیق صرفاً لسانی دانسته شده است؛^۲ اما این تعریف در فقه، که درباره احکام فرعی شریعت بحث می‌کند،^۳ برای استنباط آثار فقهی نمی‌تواند کافی باشد. ایمان در فقه آثاری دارد که صرف تصدیق قلبی معیار روشنی برای ترتب آن‌ها نیست. از منظر فقهی، می‌توان ایمان و اسلام را منشأ احکام وضعی دانست. احکام وضعی به‌طور غیرمستقیم به احکام تکلیفی منجر می‌شوند،^۴ درحالی‌که مفاهیم کلامی بیان‌کننده دیدگاه نظری شارع‌اند^۵ و ناظر به تبعات تکلیفی نیستند. بنابراین، مفاهیم ایمان و اسلام در فقه باید مستقلاً بازخوانی شود.

اهمیت این مسئله زمانی روشن‌تر می‌شود که به آثار فقهی ایمان توجه شود. در فقه امامیه، ایمان در مواردی همچون مرجعیت تقلید،^۶ استحقاق زکات،^۷ امامت جماعت^۸ و قضاوت^۹ شرط دانسته شده است. همچنین در باب شهادت، پذیرش شهادت در مواردی منوط به احراز ایمان است^{۱۰} و در وقف و وصیت نیز اگر عنوان مؤمن در موقوف‌علیهم یا موصی له شرط شده باشد، تشخیص مصداق مؤمن ضرورت می‌یابد.^{۱۱} بنابراین، تبیین ماهیت ایمان و تمایز آن از اسلام صرفاً یک بحث نظری و کلامی نیست، بلکه نتایج عملی و فقهی مهمی در پی دارد.

با وجود این اهمیت، در متون فقهی کمتر از منظر فقه محض به ماهیت ایمان پرداخته شده است. در بسیاری از آثار فقهی، فقیهان یا اساساً وارد تعریف ایمان نشده‌اند یا در تبیین آن رویکردی کلامی اختیار کرده و به اثبات ایمان کلامی بسنده نموده‌اند. در نتیجه، میان ایمان کلامی و ایمان مورد بحث در ابواب فقهی تفکیک روشنی دیده نمی‌شود. در پژوهش‌های معاصر نیز این مسئله کمتر به صورت مستقل بررسی شده است. احمد بهشتی در مقاله‌ای، به‌طور اجمال به رابطه فقه با ایمان و اسلام پرداخته و قلمرو فقه را محدود به اسلام دانسته است.^{۱۲} آذربایجانی و همکاران نیز در پژوهش خود، بر شرط تصدیق قلبی در ایمان تأکید کرده‌اند،^{۱۳} اما تفکیک روشنی میان ایمان کلامی و ایمان فقهی ارائه نکرده‌اند. مرویان حسینی و همکاران نیز در مقاله خود، با رویکردی انتقادی به بررسی امکان تحقق وصف عدالت در غیرامامیه پرداخته‌اند. آنان صرفاً معیار خروج از ایمان را در عناد و آگاهی جست‌وجو کرده‌اند

۱. ر.ک. مفید، أوائل المقالات، ۴۸؛ فاضل مقداد، إرشاد الطالبین، ۴۴۰/۱.

۲. ر.ک. مجلسی، بحار الأنوار، ۳۱۵/۶۵.

۳. دوزدوزانی تبریزی، أجود الشروح، ۸.

۴. آخوند خراسانی، فوائد الأصول، ۳۸۴/۴.

۵. مطهری، مجموعه آثار، ۵۷/۳.

۶. یزدی، العروة الوثقی، ۲۶.

۷. همان، ۳۵۷/۱.

۸. خمینی، تحریر الوسیلة، ۲۵۱/۱.

۹. همان، ۴۳۵/۲.

۱۰. همان، ۴۷۲/۲.

۱۱. شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۳۳۷/۵ تا ۳۳۸.

۱۲. بهشتی، «قلمرو فقه»، ۲۹ تا ۲۲.

۱۳. آذربایجانی و دیگران، «بررسی مفاهیم شرط ایمان در شهادت در فقه امامیه و حقوق ایران»، ۹۰ تا ۶۳.

و همچنان معیار فقهی محضی برای تحقق ایمان به دست نداده‌اند.^{۱۴} از این رو، کماکان خلأ قابل توجهی در تبیین ماهیت ایمان فقهی و نسبت آن با اسلام وجود دارد.

در میان فقهای امامیه، دیدگاه مشهور آن است که اسلام با اقرار به توحید، نبوت و معاد تحقق می‌یابد، اما ایمان در معنای خاص فقهی، افزون بر این امور، مستلزم اعتقاد به امامت ائمه دوازده‌گانه (ع) است. این دیدگاه که ریشه‌های آن دست‌کم به شیخ مفید بازمی‌گردد،^{۱۵} در آثار بسیاری از فقیهان متأخر و معاصر نیز پذیرفته شده و در شماری از ابواب فقهی مبنای استنباط قرار گرفته است. بر اساس این نظریه، هر امامی، مسلمان و مؤمن است؛ اما سایر مسلمانان هرچند در دایره اسلام قرار می‌گیرند، از عنوان ایمان به معنای خاص فقهی برخوردار نیستند.

با این حال، مراجعه مستقیم به روایات مربوط به ایمان و اسلام، تصویری هماهنگ با برداشت مشهور ارائه نمی‌کند. در بخش قابل توجهی از روایات، اسلام به اظهار شهادتین و پذیرش ظاهری دین تفسیر شده و ایمان با عنصر دیگری از اسلام متمایز گردیده است. در غالب این روایات، ملاک تمایز نه اعتقاد به امامت، بلکه التزام عملی به شرایع و احکام الهی معرفی شده است. از این رو، بازخوانی ادله روایی و ارزیابی انتقادی مبانی نظریه مشهور ضروری به نظر می‌رسد.

بر پایه این ملاحظات، مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که آیا ایمان فقهی در منابع شریعت همان اعتقاد به امامت است یا آنکه معیار دیگری برای تحقق آن وجود دارد؟ برای پاسخ به این پرسش، ابتدا دیدگاه‌های فقهای امامیه درباره تمایز ایمان و اسلام بررسی می‌شود. سپس مفهوم ایمان و اسلام فقهی در ادله شرعی تبیین می‌گردد. در ادامه، روایات مرتبط با ایمان و اسلام دسته‌بندی و دلالت آن‌ها مورد تحلیل و ارزیابی انتقادی قرار می‌گیرد. در نهایت، با استناد به مجموعه روایات معتبر، معیار ایمان فقهی و نسبت آن با اسلام بازخوانی و ارزیابی می‌شود.

۱. ایمان و اسلام در اقوال فقهای امامیه

۱.۱. نظرات هم‌سو با مشهور

در میان متأخران و معاصران، دیدگاه مشهور درباره تفاوت ایمان و اسلام بر این مبنا استوار است که تحقق ایمان مستلزم اقرار به امامت ائمه دوازده‌گانه (ع) است. این مبنا، هرچند در دوره‌های اخیر برجسته شده است، در میان متقدمان نیز ریشه دارد. شیخ مفید اعتقاد به امامت آل محمد (ع) را افزون بر متعلقات اسلام (مانند شهادتین)، از ارکان ایمان می‌شمرد.^{۱۶} وی همچنین، فاسق را غیر مؤمن، اما همچنان مسلم می‌دانست.^{۱۷} بنابراین، از نگاه وی تمایز ایمان و اسلام در عمل به شرایع و باور به ولایت ائمه (ع) است. سید مرتضی نیز دیدگاهی نزدیک به استادش داشت.^{۱۸}

در میان فقهای متأخر، محقق حلی، در تبیین وقف بر مؤمنین، تصریح می‌کند که مؤمن بر شیعیان دوازده‌امامی اطلاق می‌شود.^{۱۹} شهید ثانی نیز ایمان عام را تصدیق و اقرار، و ایمان خاص را اعتقاد به امامت دانسته و آن را معنای متعارف نزد امامیه معرفی می‌کند.^{۲۰} صاحب‌جواهر نیز همین نظر را تأیید می‌کند.^{۲۱} آیت‌الله خویی نظری مشابه درباره ایمان دارد و اسلام را به حقیقی و ظاهری تقسیم

۱۴. مرویان حسینی و دیگران، «بازپژوهی نظریه فقهی نفی عدالت از مخالفان مذهبی و رمی آنان به فسق»، ۱۱۶ تا ۷۷.

۱۵. مفید، أوائل المقالات، ۹۴.

۱۶. همان، ۹۴.

۱۷. همان، ۴۸.

۱۸. سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، ۱۵۶/۱.

۱۹. شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۳۳۷/۵.

۲۰. همان، ۳۳۸ تا ۳۳۷/۵.

۲۱. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۹/۲۸.

می‌کند.^{۲۲} از نظر ایشان احکام فقهی بر اسلام ظاهری بار می‌شود.^{۲۳} برخلاف آیت‌الله خویی، که مجرد شهادتین را صرفاً مفید اسلام ظاهری می‌داند، امام خمینی شهادتین را حقیقت اسلام معرفی می‌کند.^{۲۴} با این حال، نگاه امام خمینی درباره ایمان، هم‌سو با دیدگاه مشهور است.^{۲۵}

۲.۱. نظرات غیر از مشهور

بسیاری از متقدمان شیعه، ملاک تمایز ایمان از اسلام را وجود تصدیق قلبی در ایمان می‌دانستند. قاضی نعمان مغربی، از کبار فقهای اسماعیلیه، شرط ایمان را قول و عمل و تصدیق دانسته و ماهیت اسلام را تنها قول و عمل معرفی کرده است.^{۲۶} شیخ صدوق ماهیت ایمان را همانند نعمان تعریف نموده است، لکن در تبیین متعلقات ایمان با وی اختلاف نظر دارد.^{۲۷} شیخ طوسی، با استناد به آیاتی، ایمان و اسلام را یکسان می‌داند.^{۲۸} البته از آنجایی که وی و هم‌فکرانش، مانند شیخ طبرسی، در دیگر موارد، ایمان را در تصدیق قلبی خلاصه کرده‌اند، ظاهراً مراد اینان از یکسانی اسلام و ایمان یکسانی اصطلاحی نیست، بلکه ترادف حقیقی مقصود است؛ به طوری که کسی که تصدیق قلبی داشته باشد، ضرورتاً اقرار و عمل هم دارد.^{۲۹}

۲. تبیین مبانی نظر مشهور

در میان روایات ناظر بر تبیین معنای ایمان و اسلام، به چهار دسته برمی‌خوریم که ظاهراً میان آن‌ها تعارضی وجود دارد. در قسمت بعدی به این دسته‌بندی تفصیلاً اشاره می‌شود. با دقت در این روایات، مشخصاً نظریه مشهور در باب تفاوت ایمان و اسلام، تنها با یک یا دو روایت سازگار است. با توجه به این اختلاف ظاهری، باید معلوم شود که مبنای ترجیح آن دو روایت بر روایات متعدد دیگر چیست. به نظر می‌رسد هیچ‌یک از فقهای که نظر مشهور را برگزیده‌اند، جز نبود دلیل بر اعتبار نظریات دیگر و معروفیت نظریه مشهور، برای این ترجیح دلیلی اقامه نکرده‌اند. صاحب جواهر در استدلال بر این نظریه، می‌گوید: «لعدم الدلیل علی اعتبار ذلك في الإیمان بل ظاهر الأدلة خلافه بل استقر المذهب الآن علی ذلك».^{۳۰} با اینکه ایشان ظاهر ادله را خلاف نظریه مخالف معرفی کرده اما به آن ادله اشاره‌ای نکرده است. بنابراین باید دید که روایاتی که شاید منظور قائلین به مشهور بوده دلالتی بر قول مشهور دارند یا نه. نیز باید معلوم شود ترجیح دیگر روایات بر آن دو روایت قابل توجیه است یا نه. در ادامه، ذیل نقد و بررسی دلالت روایات، به بررسی این دو مسئله پرداخته می‌شود.

در میان روایاتی که در مقام بیان تفاوت میان اسلام و ایمان اند، تنها یک روایت فرق ایمان و اسلام را معرفت ولایت اهل بیت (ع) معرفی نموده است. البته اسلام غیر امامیه و عدم ایمان آنان از روایتی دیگر نیز قابل برداشت است. به هر دو این روایات در ادامه اشاره می‌شود:

الف) «عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السَّمُطِ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ مَا الْفَرْقُ بَيْنَهُمَا ... فَقَالَ الْإِسْلَامُ هُوَ الظَّاهِرُ الَّذِي عَلَيْهِ النَّاسُ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَإِقَامُ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ وَحُجُّ الْبَيْتِ وَصِيَامُ

۲۲. خویی، التنقيح، ۸۷/۲.

۲۳. همان، ۵۸/۲.

۲۴. خمینی، موسوعة، ۳۹۴/۴.

۲۵. خمینی، تحرير الوسيلة، ۴۷۳/۲.

۲۶. مغربی، دعائم الإسلام، ۴۳/۱ تا ۴۴.

۲۷. صدوق، الهداية، ۵۵ تا ۵۴.

۲۸. طوسی، التبيان، ۴۶۴/۱.

۲۹. فرجاد، «ایمان و اسلام از دیدگاه طبرسی»، ۱۴۸ تا ۱۲۹.

۳۰. صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۳۹/۲۸.

شَهْرَ رَمَضَانَ فَهَذَا الْإِسْلَامُ وَقَالَ الْإِيمَانُ مَعْرِفَةُ هَذَا الْأَمْرِ مَعَ هَذَا فَإِنْ أَقَرَّ بِهَا وَلَمْ يَعْرِفْ هَذَا الْأَمْرَ كَانَ مُسْلِمًا وَكَانَ ضَالًّا»^{۳۱} (از سفیان بن سمط آمده که گفت: مردی از امام صادق (ع) درباره اسلام و ایمان پرسید که چه فرقی میانشان است ... امام پاسخ داد: اسلام آن ظاهری است که مردم بر آنند که شهادت بر لا اله الا الله و یکتایی خدا و بر بندگی و رسالت محمد (ص) و بر پایی نماز و پرداخت زکات و حج بیت و روزه ماه رمضان است؛ پس این اسلام است. سپس فرمود: ایمان معرفت این امر است همراه با آن (یعنی اسلام). پس اگر به آن‌ها اقرار کند و این امر را نشناسد، مسلم است و گمراه است).

در ذیل این روایت، برای تحقق ایمان شرطی بر شروط گذشته اضافه می‌شود و آن معرفت بر این امر (مَعْرِفَةُ هَذَا الْأَمْرِ) است. این بیان غیر مصرح بنا بر سیاق بسیاری از روایات،^{۳۲} ناظر بر معرفت بر ولایت ائمه (ع) است.

ب) «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) ... فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) كَمَا فَرَضَ الْإِيمَانَ بِمُحَمَّدٍ (ص) فَمَنْ قَالَ آمَنْتُ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ (ص) وَكَفَرْتُ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) فَمَا آمَنَ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ (ص). إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا بَعَثَ الْخَلَائِقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادِي رَبَّنَا نِدَاءً تَعْرِيفِ الْخَلَائِقِ فِي إِيْمَانِهِمْ وَكُفْرِهِمْ ... وَمُنَادٍ آخَرَ يُنَادِي مَعَاشِرَ الْخَلَائِقِ سَاعِدُوهُ عَلَى هَذِهِ الْمَقَالَةِ ... ثُمَّ يَقُولُ الْمُنَادِي أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ يَقُولُهَا الْمُسْلِمُونَ أَجْمَعُونَ ... ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ آخَرَ ... أَلَا فَسَوْفُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ ... فَإِذَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا بَلَّ «فَقُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»^{۳۳} يَقُولُ الْمَلَائِكَةُ ... لِمَا يَقِفُونَ يَا رَبَّنَا؟ فَإِذَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ يَقُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ عَنْ وِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ... إِنِّي أَمَرْتُهُمْ مَعَ الشَّهَادَةِ بِمُحَمَّدٍ شَهَادَةً أُخْرَى ... قَالَ ... فَتَشْهَدُ أَنْتَ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَتَقُولُ الْجَنَّةُ لِأَوْلِيَائِي شَاهِدَةٌ وَالنَّارُ لِأَعْدَائِي شَاهِدَةٌ ... فَكَذَلِكَ أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ...»^{۳۴} (رسول خدا (ص) فرمود: ... خداوند ایمان به ولایت علی بن ابی طالب (ع) را واجب کرده، همانطور که ایمان به محمد (ص) را واجب کرده است. پس هر که بگوید به نبوت محمد (ص) ایمان آوردم و به ولایت علی بن ابی طالب (ع) کافر شدم، پس به نبوت محمد (ص) ایمان نیاورده است. همانا هنگامی که خداوند آفریدگان را در روز قیامت برمی‌انگیزد، منادی پروردگاران ندایی برای شناساندن مردم در ایمان و کفرشان سر می‌دهد ... و منادی دیگری ندا سر می‌دهد که ای مردم، در این گفتار او را یاری کنید (یعنی ندایش را تکرار کنید) ... سپس منادی [نخست] می‌گوید شهادت می‌دهم که محمد رسول خداست. پس همه مسلمین آن را می‌گویند ... منادی دیگری ندا سر می‌دهد ... هان، پس به سوی بهشت برانیدشان ... در این هنگام از سوی خداوند عز و جل ندایی می‌آید که نه! بلکه قُوهْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (بایستائیدشان که آنان پرسش بشوند). پس فرشتگان می‌گویند ... پروردگارا برای چه می‌ایستند؟ در این هنگام از سوی خداوند ندایی می‌آید که بایستائیدشان که آنان از ولایت علی بن ابی طالب و خاندان محمد پرسش بشوند ... همانا من به شهادتی دیگر در کنار شهادت به محمد فرمانشان دادم ... [پیامبر ص] فرمود ... پس تو ای ابا الحسن شهادت می‌دهی و می‌گویی بهشت برای دوستانم گواه و آتش برای دشمنانم گواه است ... پس اینگونه تو قسمت کننده بهشت و جهنم هستی ...).

طبق این روایت، تنها کسانی که به بهشت می‌روند باورمندان به ولایت ائمه (ع) هستند. نکته‌ای که در متن حدیث هست به‌کارگیری تعبیر «مسلم» درباره همه کسانی است که به نبوت حضرت محمد (ص) شهادت می‌دهند، اعم از باورمندان به ولایت و غیر آنان و از طرفی نفی صفت ایمان از ناباوران به ولایت است. براساس این تعبیر، می‌توان برداشت کرد که ایمان در گرو پذیرش ولایت است.

۳. ایمان و اسلام فقهی در ادله شرعی

۳۱. همان، ۲/۲۴ تا ۲۵.

۳۲. همان، ۲/۲۱۱، ۲۱۳، ۲۴۵، ۲۹۰، ۴۰۵.

۳۳. الصافات: ۳۷.

۳۴. مجلسی، بحار الأنوار، ۱۸۶/۷.

از آنجاکه ایمان و اسلام در برخی احکام فقهی موضوع حکم قرار گرفته‌اند، تبیین معنای فقهی آن‌ها ضروری است. برای تعیین این معنا باید به ادله شرعی مراجعه کرد. البته در پاره‌ای از آیات و روایات، ایمان به معنای باور و تصدیق قلبی و اسلام به معنای تسلیم باطنی به کار رفته است. این دسته از ادله ناظر به مفهوم کلامی ایمان و اسلام‌اند و لزوماً بیانگر معنای فقهی آن‌ها نیستند. از این‌رو، برای شناخت ایمان و اسلام فقهی باید ادله مرتبط با آثار و احکام فقهی این دو عنوان را به‌طور مستقل بررسی کرد. پیش از آن، به معنای ایمان و اسلام در قرآن اشاره می‌شود.

۳. ۱. ایمان و اسلام در قرآن

ایمان در قرآن: ریشه ایمان در قرآن به چهار معنا آمده است: ۱. معنای لغوی؛ ۲. معنای حقیقی (کلامی)؛ ۳. معنای اسلام فقهی؛ ۴. معنای خاص ایمان فقهی.

برجسته‌ترین موارد ناظر به معنای کلامی ایمان، آیات آغازین سوره مؤمنون است: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»، و نیز آیه ۴ سوره انفال: «أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا». با این حال، در موارد متعددی، کاربرد ایمان در قرآن، در معنای اسلام است، از جمله در اغلب مواردی که عبارت «الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ...» ایمان نخست ظاهری (اسلام) است نه ایمان قلبی.

در برخی آیات، ایمان در معنای فقهی آمده است:

الف) آیه ۱۰ ممتحنه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمَ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ».

در این آیه، اولاً، زنان پناهنده پیش از امتحان، مؤمن خطاب شده‌اند. این ایمان در این وهله در معنای اسلام آمده است، چنانچه آن زنان به صرف ادعای زبانی مؤمن خطاب شده‌اند. ثانیاً امر به امتحان ایمان مؤثر است، درحالی‌که ایمان قلبی قابل احراز نیست. بنابراین، ایمانی که این آیه دستور به آزمودن آن داده ایمان فقهی و قابل احراز است. ثالثاً در فقره «اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ» تأکید می‌شود که ایمان قلبی تنها نزد خدا معلوم است؛ پس طبق این آیه، میان ایمان مورد امتحان که ایمان فقهی است، و ایمان حقیقی تفکیک روشنی وجود دارد.

ب) آیه ۲۵ نساء: «وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ...».

این آیه نیز مانند مورد پیشین، ایمان موردنظر را فقهی می‌داند، زیرا ایمان حقیقی فقط نزد خدا معلوم است. برخی مفسران، مانند علامه طباطبائی، نیز همین وجه را تأیید می‌کنند.^{۳۵}

اسلام در قرآن: ریشه اسلام در قرآن نیز چهار معنا دارد: ۱. معنای لغوی؛ ۲. معنای اصطلاحی عام (تسلیم) یا همان معنای کلامی؛ ۳. نام دین الهی؛ ۴. اسلام فقهی.

برای نمونه، در آیه ۵۲ سوره آل عمران، اسلام به معنای انقیاد و تسلیم در برابر فرمان الهی به کار رفته است: «قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّكَ مُسْلِمُونَ». نیز در آیات ذیل اسلام به معنای نام دین همیشگی و حقیقی الهی به کار رفته است:^{۳۶} «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^{۳۷} و «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ».^{۳۸}

۳۵. طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، ۴/۴۱۴.

۳۶. از امام صادق ع نقل شده است: «دِينُ اللَّهِ اسْمُهُ الْإِسْلَامُ وَهُوَ دِينُ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَكُونُوا حَيْثُ كُنْتُمْ وَبَعْدَ أَنْ تَكُونُوا» (کلینی، الکافی، ۲/۳۸) (دین خداوند نامش اسلام است و آن دین خدا بوده پیش از آنکه شما اینجا باشید و بعد از آن).

۳۷. آل عمران: ۸۵.

۳۸. آل عمران: ۱۹.

اما در برخی آیات، اسلام در معنای فقهی استعمال شده است:

(الف) آیه ۱۴ حجرات: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا».

این آیه به روشنی اسلام ظاهری را از ایمان حقیقی جدا کرده و نشان می‌دهد اقرار به ایمان تنها مفید اسلام فقهی است.

(ب) آیه ۷۴ توبه: «وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ».

این آیه اشاره دارد که گروهی از منافقان پس از مسلمان شدنشان کافر شده‌اند. از آنجاکه منافق از ابتدا حقیقتاً مسلمان نبوده است

و این معنا در مفهوم نفاق نهفته است، معلوم می‌شود معنای اسلام در این آیه اسلام ظاهری و فقهی است.

(ج) آیه ۱۷ حجرات: «يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنْ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

در این آیه به تفاوت اسلام ظاهری با ایمان حقیقی اشاره شده است. این آیه تأکید می‌کند که اسلام ظاهری لزوماً به ایمان حقیقی

منجر نمی‌شود مگر اینکه فرد در اقرار به اسلام (شهادتین) راست گفته باشد.

(د) آیه ۹۴ نساء: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتُ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَارِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنْ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا».

در این آیه نیز مؤمن به معنای مسلمان فقهی است؛ زیرا هرکس «سلام» بگوید (یا اظهار صلح یا اسلام کند)^{۳۹} باید مسلم دانسته

شود و ظاهر او برای احراز اسلام کافی است. نکته «إلقاء سلام» آن است که سلام تحیت ویژه مسلمانان^{۴۰} و قرینه‌ای بر اسلام است.

جمع‌بندی: بر اساس مجموعه آیات، ایمان دارای اثر فقهی مرتبه‌ای فروتر از ایمان حقیقی است و بیانگر وضعیت فقهی افراد

است. در برخی آیات، ایمان در همین معنا آمده است. بنابراین، قرآن ایمان و اسلام را همیشه به یک معنا به کار نمی‌برد و گاه یکی را

در معنای دیگری استعمال می‌کند. فهم درست منطق قرآن نیازمند بررسی مجموع آیات و قرائن هر مورد است. مطابق آیاتی که ایمان

و اسلام را وضعیت فقهی دانسته‌اند، این وضعیت گاه با حضور در جامعه مسلمانان (الذین آمنوا)، گاه با ادعای زبانی (القای سلام)،

و گاه با قرائن دیگر احراز می‌شود. لذا، قدر متیقن قرآنی آن است که با وجود چنین قرائنی افراد مسلمان محسوب می‌شوند. اما چون

به همه این قرائن در قرآن تصریح نشده، ناگزیر باید برای تعیین آن‌ها به روایات مراجعه کرد.

۲.۳. ایمان و اسلام در روایات

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، روایات در باب ایمان و اسلام را در چهار گروه می‌توان دسته‌بندی کرد. دسته نخست همان دو

روایتی‌اند که می‌توانند مستند قول مشهور باشند و محل افتراق ایمان و اسلام را اعتقاد به ولایت در ایمان معرفی کرده‌اند. دسته دوم

روایاتی‌اند که شرط تحقق ایمان و اسلام را اعتقاد به ولایت دانسته و بعضاً نقطه مقابل آن را کفر معرفی کرده‌اند. دسته سوم روایاتی‌اند

که با اشاره به تقابل ایمان و اسلام، فرق آن دو را در حقیقی بودن ایمان و ظاهری بودن اسلام معرفی کرده‌اند. در نهایت، دسته چهارم

روایاتی‌اند که با اشاره به تقابل ایمان و اسلام، فرق ایمان و اسلام را در شرط التزام عملی در تحقق ایمان معرفی کرده‌اند. در ادامه، به

نقل این چهار دسته و نقد و بررسی آن‌ها پرداخته می‌شود.

روایات دسته نخست: در ادامه، به ترتیب دو روایت مستند قول مشهور که در بخش پیش متن آن دو آمد، از حیث سند و دلالت

مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۳۹. طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، ۶۳/۵.

۴۰. همان، ۶۳/۵.

(الف) روات سند نخستین روایت از دسته نخست همگی جز سفیان بن سمط مورد توثیق رجالیون قرار گرفته‌اند: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى (خزاز)^{۴۱} عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ (بن عیسی اشعری قمی)^{۴۲} عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ (بن زبیر)^{۴۳} عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السَّمُطِ. «سفیان بن سمط بجلی کوفی» در کتب رجالی از اصحاب امام صادق (ع) معرفی شده، ولیکن هیچ توثیق و جرحی نسبت به او وارد نشده است.^{۴۴} بنابراین، وی از نظر رجالی مجهول الحال به شمار می‌رود. این وضعیت ممکن است صحت سند روایت مربوطه را زیر سؤال ببرد. با این حال، با توجه به احتمال نقل مستقیم ابن ابی عمیر از سفیان بن سمط و اینکه گفته شده وی تنها از ثقات روایت می‌کرده، می‌توان نوعی توثیق غیرمستقیم برای سفیان قائل شد؛ هرچند برخی در اصل روایت کردن ابن ابی عمیر از او تردید کرده‌اند.^{۴۵} بنابراین، صحت سند این حدیث قطعی نیست مگر آنکه ضعف سند جبران شود. از آنجاکه روایات متعدد درباره عدم سلامت اعتقاد غیرامامیه و ضلالت آنان^{۴۶} بخشی از مضمون این روایت را تأیید می‌کند، می‌توان نسبت به همین بخش از مدلول، ضعف سند را تا حدودی نادیده گرفت؛ اما نسبت به سایر مدلولات، به سبب همین ضعف سند، نمی‌توان بدان استناد کرد.

احتمال دیگر آن است که شهرت عملی ضعف سند را جبران کند؛ اما اولاً، مشهور اصولیان تنها عمل قدما را جابر ضعف می‌دانند نه عمل متأخران و معاصران.^{۴۷} در اینجا نیز، تنها گروهی از قدما به مضمون روایت عمل کرده‌اند نه مشهور آنان. ثانیاً برخی اساساً برای شهرت عملی چنین اثری قائل نیستند.^{۴۸}

در تحلیل دلالی، حدیث شرط ایمان را «معرفت این امر» معرفی کرده که تعبیری تلویحی است. در نگاه نخست، این تلویح موجب اجمال است، و دلیل مجمل توان تخصیص یا تقیید دلیل مبین را ندارد. بنابراین، اینکه این روایت روایات دیگر را مقید کرده باشند، توجیهی قوی ندارد. البته اگر با قرائن دیگر روایات روشن شود که «هذا الامر» به معنای ولایت است، می‌توان از تلویح آن صرف‌نظر کرد و روایت را مجمل ندانست.

با وجود این اغماض، باز هم تقیید روایات متعدد و بعضاً صحیح دسته چهارم (که اشاره خواهد شد) با این روایت غیرصحیح دشوار است؛ زیرا کثرت آن روایات مانع از پذیرش تقیید می‌شود. از آنجاکه شرطیت ولایت برای ایمان در بسیاری از احادیث، مطرح شده و این حدیث نیز همان معنا را تأیید می‌کند، حمل این روایت بر همان موضوع مناسب‌تر است. بنابراین، مدلول حدیث، در صورت اغماض از ضعف سند، ناظر به ایمان حقیقی در برابر کفر حقیقی و اخروی است و دلالت آن بر ایمان و اسلام فقهی قابل مناقشه است.

(ب) به نظر می‌رسد چند نکته در روایت دوم هست که مانع استفاده قول مشهور از آن خواهد بود. نخست، مسئله سند:

۴۱. خویی، معجم رجال الحديث، ۴۰/۱۹، ش ۱۲۰۲۶.

۴۲. همان، ۸۵/۳، ش ۹۰۲.

۴۳. همان، ۴۲۵/۱۲، ش ۸۱۰۲.

۴۴. همان، ۱۶۲/۹، ش ۵۲۳۵.

۴۵. اسلم‌بخش، «بررسی نقل مستقیم ابن ابی عمیر از سفیان بن السمط. پژوهش دینی»، ۲۰۱ تا ۲۱۱.

۴۶. مانند این روایت: عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الدِّينِ الَّذِي لَا يَسَعُ الْعِبَادَ جَهْلُهُ فَقَالَ الدِّينُ وَاسِعٌ وَلَكِنَّ الْخَوَارِجَ ضَيَّقُوا عَلَيَّ أَنْفُسَهُمْ مِنْ جَهْلِهِمْ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَحَدُكَ بِدِينِي الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ فَقَالَ بَلَى قُلْتُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَالْإِقْرَارَ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَأَتَوَلَّاهُمْ وَأَبْرَأُ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَمَنْ رَكِبَ رِقَابَكُمْ وَتَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ وَظَلَمَكُمْ حَقَّكُمْ فَقَالَ مَا جَهَلْتُ شَيْئاً هُوَ وَاللَّهِ الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ قُلْتُ فَهَلْ سَلِمَ أَحَدٌ لَا يَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ فَقَالَ لَا إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ قُلْتُ مَنْ هُمْ قَالَ نِسَاؤُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ ثُمَّ قَالَ أَرَأَيْتَ أَمْ أَيْمَنَ فَإِنِّي أَشْهَدُ أَنَّهَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمَا كَانَتْ تَعْرِفُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ (كلینی، الکافی، ۴/۴۰۵).

۴۷. سبحانی، الموجز، ۲/۲۷۳.

۴۸. خویی، مصباح الأصول، ۱/۲۰۲.

منبع روایت، تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) است که اعتبار آن از سوی بسیاری از علما، حتی قائلان به قول مشهور، مورد تردید قرار گرفته است. برای نمونه، آیت الله خویی، با وجود پذیرش نظریه مشهور، راوی این کتاب را مجهول الحال دانسته^{۴۹} و بنابر مبنای رجالی او، روایات این کتاب صحیح نیست. بنابراین، براساس مبنای اصولی وی، قابلیت استناد مستقل را در استنباط احکام ندارد.

دیگر نکات قابل مناقشه به دلالت روایت مربوط است:

اولاً، در بخشی از حدیث تصریح شده که منکر ولایت امیرالمؤمنین (ع) در حقیقت منکر نبوت پیامبر (ص) است. بر این اساس وی در حکم منکر ضروری بوده و عدم باورش به ولایت موجب کفر فقهی می شود.

ثانیاً، در فقره ای دیگر، پس از ذکر سرنوشت منکران ولایت، آنان «دشمنان علی (ع)» خوانده شده اند، و دشمنی ملازم با انکار است و انکار نیز موجب کفر فقهی است.

ثالثاً، باتوجه به تأکید ابتدای روایت بر اینکه ایمان به ولایت از فرائض است، می توان نتیجه گرفت که ناباوران به ولایت، از این جهت که فریضه ای را ترک کرده اند، «مسلم غیر مؤمن» شمرده شده اند؛ ترک فریضه، شرط عمل را مخدوش کرده و موجب خروج از ایمان می شود. در این مورد در پایان مقاله توضیحی داده می شود.

رابعاً، محتوای روایت ناظر به سرنوشت اخروی مردم است و به وضعیت فقهی آنان نمی پردازد. بنابراین ایمان و اسلامی که در این روایت مطرح شده، مفاهیمی کلامی اند نه فقهی.

روایات دسته دوم: این روایات شرط تحقق ایمان و اسلام را اعتقاد به ولایت دانسته و بعضاً نقطه مقابل آن را کفر معرفی کرده اند. تعداد این روایات بسیارند^{۵۰} و در ادامه به سه نمونه اشاره می شود:

الف) از امام رضا (ع): «الْمُفَارِقُ لَنَا وَالْجَاهِدُ لَوْلَايَتِنَا كَافِرٌ وَمُتَّبِعُنَا وَتَابِعُ أَوْلِيَائِنَا مُؤْمِنٌ ... وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنَّا فَلَيْسَ مِنَ الْإِسْلَامِ فِي شَيْءٍ»^{۵۱} (جداشونده از ما و انکارکننده ولایت ما کافر است و پیرو ما و پیرو اولیای ما مؤمن است ... و آنکه از ما نباشد، پس از اسلام بویی نبرده است).

ب) همچنین، احادیث معروف به «بُنی الإسلام» عموماً شرط تحقق اسلام کامل را اعتقاد به ولایت دانسته اند. از جمله روایت ابو حمزه ثمالی از امام باقر (ع): «بُنی الإسلام عَلَى خَمْسِ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ تُنَادَ بِشَيْءٍ مَا تُودِي بِالْوَلَايَةِ»^{۵۲} (اسلام بر پنج چیز بنا شد: نماز و زکات و حج و روزه و ولایت؛ و هرگز به چیزی، به اندازه آنچه به ولایت فراخوانده شده، فراخوانده نشده است).

در این روایت و دیگر روایات با مضمون یکسان، ولایت به عنوان مهم ترین زیربنای اسلام (و نه ایمان) شناسانده شده است. ج) «عَنْ أَبِي بصِيرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فَقَالَ لَهُ سَلَامٌ إِنَّ خَيْثَمَةَ ابْنَ أَبِي خَيْثَمَةَ يُحَدِّثُنَا عَنْكَ أَنَّهُ سَأَلَكَ عَنِ الْإِسْلَامِ فَقُلْتَ لَهُ إِنَّ الْإِسْلَامَ مَنْ اسْتَقْبَلَ قَبْلَتَنَا وَشَهِدَ شَهَادَتَنَا وَنَسَكَ نُسُكَنَا وَوَالَى وَلِيَّنَا وَعَادَى عَدُوَّنَا فَهُوَ مُسْلِمٌ فَقَالَ صَدَقَ خَيْثَمَةُ قُلْتُ وَسَأَلَكَ عَنِ الْإِيمَانِ فَقُلْتَ الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَالتَّصَدِيقُ بِكِتَابِ اللَّهِ وَأَنْ لَا يُعْصَى اللَّهُ فَقَالَ صَدَقَ خَيْثَمَةُ»^{۵۳} (از ابو بصیر نقل است که گفت: نزد امام باقر (ع) بودم که سلام به ایشان گفت: خيثمة بن ابی خيثمة از شما حدیث می کند که از شما از اسلام پرسیده و بدو فرموده اید: اسلام صفت کسی است که به قبله ما رو کند و شهادت ما را بدهد و راه ما را پی گیرد و ولی ما را ولی قرار دهد و دشمن ما را دشمن بدارد،

۴۹. خویی، معجم رجال الحديث، ۱۶۳/۱۸، ش ۱۱۶۱۳: الصحيح أن الرجل مجهول الحال لم تثبت وثاقته ولا ضعفه.

۵۰. برقی، المحاسن، ۱۸۶/۱؛ کوفی، تفسیر فرائد الکوفی، ۹۱؛ کلینی، الکافی، ۱۸/۲.

۵۱. قمی، تفسیر القمی، ۱۰۴/۲.

۵۲. برقی، المحاسن، ۲۸۶/۱.

۵۳. کلینی، الکافی، ۳۸/۲.

پس او مسلم است. پس فرمود: خیشمه راست گفت. و اینکه از شما از ایمان پرسیده و فرموده‌اید: ایمان به خداوند و تصدیق کتاب‌الله و آنکه خدا را معصیت نکند. پس فرمود: خیشمه راست گفت).

در این روایت نوعی از ولایت شرط اسلام دانسته شده است.

نقد و بررسی: گام نخست، ارزیابی سندی است. روایات با مضمون مشابه این دسته را می‌توان مستفیض معنوی^{۵۴} دانست.^{۵۵} یعنی با وجود تفاوت الفاظ، همگی بر شرطیت ولایت در صحت ایمان و اسلام دلالت دارند. بنابراین، این روایات در فقدان معارض نیازی به بررسی سندی ندارند^{۵۶} که در این مورد معارضی وجود ندارد.

گام بعد، بررسی دلالت است. طبق قول مشهور، ایمان با اسلام در شرطیت اعتقاد به ولایت ائمه تفاوت دارد. پرسش آن است که آیا این روایات چنین دلالتی دارند؟ ظاهر آن‌ها آن است که افراد فاقد اعتقاد به ولایت کافر یا خارج از اسلام معرفی می‌شوند، درحالی‌که اسلام ظاهری غیرامامیه با ادله متعدد ثابت است. بنابراین، روشن می‌شود که ایمان و اسلامی که در این روایات مطرح است ناظر به معنای حقیقی و کلامی است، نه معنای ظاهری و فقهی؛ به این معنا که غیرامامی در فقه مسلمان است، ولی در حقیقت و آخرت ممکن است کافر محسوب شود.

درباره روایت سومی که در این دسته مطرح شد و ایمان را در برابر اسلام قرار داده، باید گفت در آن ولایت شرط اسلام معرفی شده است؛ حال آنکه دیگر روایات چنین شرطی را برای اسلام ذکر نکرده و حتی بر عدم لزوم ولایت برای تحقق اسلام دلالت دارند. برای رفع این تعارض ظاهری باید گفت این روایت نیز مانند سایر روایات این دسته ناظر بر اسلام حقیقی است، نه اسلام ظاهری. بنابراین اشاره آن به ایمان نیز ناظر به حقیقت ایمان بوده و کاربرد فقهی ندارد.

باری، چنانچه انکار ولایت امیرالمؤمنین (ع) به انکار پیامبر (ص) منجر شود، از باب انکار ضروری دین می‌تواند موجب کفر فقهی نیز بشود. همان‌طور که در روایت ذیل بر این امر تأکید شده است: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَرَأَيْتَ الرَّادَّ عَلَيَّ هَذَا الْأَمْرَ كَالرَّادِّ عَلَيْكُمْ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَنْ رَدَّ عَلَيْكَ هَذَا الْأَمْرَ فَهُوَ كَالرَّادِّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص».^{۵۷}

نکته دیگر اینکه این روایات اساساً در مقام بیان افتراق ایمان و اسلام نیستند و با وجود روایاتی با مدلول مغایر که در مقام بیان اند، قابلیت استناد در این موضوع را ندارند. همچنین، در برخی از این روایات^{۵۸} هر دو ایمان و اسلام مشروط به ولایت شده است و این نشان می‌دهد این قبیل روایات اساساً ایمان و اسلام حقیقی را یکی در نظر گرفته‌اند. به عبارتی، این روایات نه تنها در مقام بیان تفاوت ایمان و اسلام نیستند، بلکه بالعکس دال بر وحدت حقیقی ایمان و اسلام‌اند.

روایات دسته سوم: این روایات با اشاره به تقابل ایمان و اسلام، فرق آن دو را در حقیقی بودن ایمان و ظاهری بودن اسلام معرفی کرده‌اند، مانند موارد زیر:

۵۴. برای قول به اعتبار استفاضه معنوی ر.ک. مامقانی، مقباس الهدایة، ۱/۱۲۹؛ استرآبادی، لب اللباب، ۷۳.

۵۵. ذیلاً نشانی ۲۲ روایت از شانزده راوی متصل به معصوم و یک راوی که روایت خود را به معصوم ع ارسال کرده است با مضمون مشابه آورده شده است: یک روایت در برقی، المحاسن، ۱/۱۸۶؛ سه روایت در برقی، المحاسن، ۱/۲۸۶؛ یک روایت در حسکانی، شواهد التنزیل، ۱/۱۶۹؛ یک روایت در صدوق، أمالی، ۲۶۸؛ یک روایت در قمی، تفسیر القمی، ۲/۱۰۴؛ یک روایت در قمی، تفسیر القمی، ۲/۳۰۸؛ هشت روایت در کلینی، الکافی، ۲/۱۸ تا ۲۱؛ یک روایت در کلینی، الکافی، ۵/۳۷؛ یک روایت در کلینی، الکافی، ۱/۴۲؛ دو روایت در کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۹۰ تا ۹۱؛ یک روایت در کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۰۹؛ یک روایت در کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۸۳.

۵۶. کلباسی، الرسائل الرجالية، ۲/۱۴۷؛ همانجا، ۳/۵۶۶؛ سند، بحوث فی مبانی علم الرجال، ۴۲؛ سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ۱۹۲؛ محقق کرکی، الفوائد الرجالية، ۲/۵۳۸.

۵۷. برقی، المحاسن، ۱/۱۸۵.

۵۸. قمی، تفسیر القمی، ۲/۱۰۴.

الف) در روایاتی، پاداش اخروی منوط به ایمان دانسته شده است، مانند این روایت از امام صادق (ع): «الْإِسْلَامُ يُحَقِّنُ بِهِ الدَّمَّ وَتُؤَدَّى بِهِ الْأَمَانَةُ وَتُسْتَحَلُّ بِهِ الْفُرُوجُ وَالثَّوَابُ عَلَى الْإِيمَانِ»^{۵۹} (با اسلام جان محترم شده و امانت تأدیه می‌شود و ازدواج روا می‌گردد و پاداش بر ایمان است).

از عبارت اخیر روایت معلوم می‌شود که منظور از ایمان، ایمان حقیقی است، به طوری که مبنای پاداش اخروی قرار می‌گیرد. ب) در روایتی دیگر از امام صادق (ع) که مضمون آن در چند روایت تکرار شده است، اسلام به ظاهر شریعت و ایمان به باور قلبی تعریف شده‌اند: «... إِنَّ الْإِيمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ وَالْإِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْإِيمَانَ ... الْإِسْلَامُ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالتَّصْدِيقُ بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) ... وَعَلَى ظَاهِرِهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ وَالْإِيمَانُ الْهُدَى وَمَا يَثْبُتُ فِي الْقُلُوبِ مِنْ صِفَةِ الْإِسْلَامِ وَمَا ظَهَرَ مِنَ الْعَمَلِ بِهِ ...»^{۶۰} (ایمان با اسلام شریک می‌شود ولی اسلام با ایمان شریک نمی‌شود ... اسلام شهادت بر لا اله الا الله و تصدیق فرستاده خداوند (ص) است ... و جماعت مردم بر ظاهر آئند و ایمان هدایت خاصه است و آن است که از صفت اسلام در دل ثبت می‌شود و آن است که از عمل به اسلام ظاهر می‌شود ...).

نقد و بررسی: این دسته از روایات نیاز به بررسی ندارند؛ زیرا مدلول آن‌ها اساساً با نظریه مشهور متفاوت است. این روایات ایمان را صرف باور قلبی دانسته‌اند. همان‌گونه که توضیح داده شد، این تعریف کاملاً کلامی است و در حوزه فقه کاربرد ندارد، از این رو، فقهای مشهور برای تعریف ایمان فقهی به این روایات اعتنایی نداشته‌اند و این بی‌اعتنایی موجه است.

روایات دسته چهارم: این روایات، با اشاره به تقابل ایمان و اسلام و برخلاف روایات دسته اخیر، فرق ایمان و اسلام را در شرط التزام عملی در تحقق ایمان معرفی کرده‌اند. در بخش بعدی همه این روایات مورد اشاره قرار می‌گیرد و در اینجا به ارائه دو نمونه اکتفا می‌شود:

الف) از امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) نقل است که فرمود: «الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ وَعَمَلٌ وَالْإِسْلَامُ إِقْرَارٌ بِلَا عَمَلٍ»^{۶۱}.
ب) «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا الْإِسْلَامُ فَقَالَ دِينُ اللَّهِ اسْمُهُ الْإِسْلَامُ ... فَمَنْ أَقَرَّ بِدِينِ اللَّهِ فَهُوَ مُسْلِمٌ وَمَنْ عَمِلَ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ»^{۶۲}.

نقد و بررسی: مدلول این روایات نیز، که تعداد آن بیش از دو نمونه است، با نظریه مشهور متفاوت است. این روایات تحقق ایمان را در برابر اسلام منوط به عمل به شرایع می‌کنند. علت عدم توجه مشهور به این دسته روشن نیست؛ اما موضوع اصلی این مقاله برجسته‌سازی همین دسته است که در بخش بعدی انجام خواهد شد.

۴. تبیین نظر مختار

۴.۱. ضابطه ایمان و اسلام فقهی

ایمان و اسلام چون شرط تحقق برخی از احکام فقهی‌اند، باید ماهیتی قابل اثبات داشته باشند؛ زیرا امری که ذاتاً غیرقابل اثبات است، نمی‌تواند متعلق حکم شرعی قرار گیرد. احکام فقهی همواره متضمن تکلیف‌اند و تکلیف به امر محال قبیح است و از شارع حکیم صادر نمی‌شود.^{۶۳} بنابراین، اگر ایمان و اسلام ذاتاً قابل اثبات نبودند، جعل حکمی که مکلف را به احراز آن‌ها ملزم کند ممتنع می‌بود. بالاین حال، شارع با شرط قراردادن ایمان و اسلام در برخی احکام، عملاً مکلف را موظف به احراز آن‌ها کرده است. در مقابل، ایمان به معنای باور قلبی و اسلام به معنای تسلیم باطنی، خارج از قلمرو احرازند، زیرا امور قلبی مستقیماً قابل دسترسی نیستند.

۵۹. همان، ۲/۲۴.

۶۰. همان، ۲/۲۵.

۶۱. همان، ۲/۲۴.

۶۲. همان، ۲/۳۸.

۶۳. علامه حلی، مبادئ الوصول، ۱۱۵.

بنابراین، باید پذیرفت که شارع مفهومی غیر از ایمان و اسلام قلبی را معتبر دانسته است؛ مفهومی که در این بحث آن را «ایمان و اسلام فقهی» می‌نامیم.

حال، برای تعیین معنای ایمان و اسلام فقهی باید به ادله (کتاب و سنت) مراجعه کرد. بر اساس ادله، تعاریف گوناگونی از ایمان و اسلام قابل ارائه است که در بخش پیشین اشاره شد. در اینجا باید گفت، آنچه معنای فقهی را از معانی دیگر جدا می‌کند همان معیار قابل احراز بودن آن‌هاست. براین اساس، همه ادله‌ای که ایمان و اسلام را صرفاً باور یا تسلیم قلبی می‌دانند ناظر به معنای کلامی اند و از قلمرو بحث فقهی خارج خواهند بود. مثلاً، آیه ۱۴ سوره حجرات صراحتاً به مفهوم ایمان به عنوان باور قلبی اشاره کرده است. همچنین، در آیه ۲۰ سوره آل عمران، ریشه اسلام در معنای انقیاد و تسلیم حقیقی در برابر خداوند به کار رفته و به تنهایی مایه هدایت معرفی شده است: «فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا».

در روایات نیز چنین اشاراتی به چشم می‌خورد. مثلاً در این روایت از امام صادق (ع) ایمان به معنای هدایت خاصه و باور قلبی و باطنی معرفی شده است: «... الْإِيمَانُ الْهُدَى وَمَا يَثْبُتُ فِي الْقُلُوبِ مِنْ صِفَةِ الْإِسْلَامِ ... إِنَّ الْإِيمَانَ يَشَارِكُ الْإِسْلَامَ فِي الظَّاهِرِ وَالْإِسْلَامَ لَا يَشَارِكُ الْإِيمَانَ فِي الْبَاطِنِ».^{۶۴} در روایتی از امیرالمؤمنین (ع) نیز اسلام به معنای تسلیم حقیقی و یقین قلبی معرفی شده است: «لَا تُسَبِّحُ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَا يَنْسِبُهُ أَحَدٌ قَبْلِي وَلَا يَنْسِبُهُ أَحَدٌ بَعْدِي إِلَّا بِمَثَلِ ذَلِكَ إِنَّ الْإِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ وَالتَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْعَمَلُ وَالْعَمَلُ هُوَ الْأَدَاءُ».^{۶۵}

۲.۴. تحلیل روایات

پیش‌تر بیان شد که روایات امامیه درباره ایمان و اسلام چهار دسته‌اند. نیز توضیح داده شد که دسته دوم ناظر به معنای کلامی ایمان و اسلام است و دسته سوم، هرچند شامل معنای اسلام ظاهری اند، اما درباره ایمان حقیقی و کلامی سخن می‌گویند؛ از این رو هیچ‌یک برای بحث ایمان و اسلام فقهی قابل استناد نیستند. همچنین با بررسی سند و دلالت دو روایت دسته نخست روشن شد که آن‌ها نیز توانایی تبیین معنای فقهی ایمان و اسلام را ندارند. بدین ترتیب، تنها دسته چهارم باقی می‌ماند؛ روایاتی که به صراحت اسلام را اقرار زبانی و ایمان را اقرار همراه با التزام عملی معرفی می‌کنند. بر پایه این دسته از روایات، در ادامه نشان داده خواهد شد که تمایز ایمان فقهی از اسلام فقهی نه در امامی بودن شخص، بلکه در عامل بودن او به شریعت است.

الف) صریح‌ترین روایتی که نظر مختار در آن منعکس شده این روایت از امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) است: «الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ وَعَمَلٌ وَالْإِسْلَامُ إِقْرَارٌ بِلَا عَمَلٍ»^{۶۶} (ایمان اقرار و عمل است و اسلام اقرار بدون عمل است).

ب) «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا الْإِسْلَامُ فَقَالَ دِينُ اللَّهِ اسْمُهُ الْإِسْلَامُ ... فَمَنْ أَقَرَّ بِدِينِ اللَّهِ فَهُوَ مُسْلِمٌ وَمَنْ عَمِلَ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ»^{۶۷} (از عبدالله بن مسکان از یکی از اصحاب نقل است که گفت: به امام صادق (ع) گفتم اسلام چیست؟ پس فرمود: دین خدا نامش اسلام است ... پس هرکس به دین خدا اقرار کند مسلم و هرکس به آنچه خداوند عز و جل بدان امر کرده عمل کند پس او مؤمن است).

ج) «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الرَّجُلِ يَزْكِبُ الْكِبِيرَةَ ... هَلْ يُخْرِجُهُ ذَلِكَ مِنَ الْإِسْلَامِ ...؟ فَقَالَ مَنْ أَزْكَبَ كِبِيرَةً مِنَ الْكِبَائِرِ فَرَعَمَ أَتَّهَا حَلَالٌ أَخْرَجَهُ ذَلِكَ مِنَ الْإِسْلَامِ ... وَإِنْ كَانَ مُعْتَرِفًا أَنَّهُ ذَنْبٌ ... أَخْرَجَهُ مِنَ الْإِيمَانِ وَلَمْ يُخْرِجْهُ مِنَ

۶۴. کلینی، الکافی، ۲/۲۶۲.

۶۵. همان، ۲/۴۵.

۶۶. همان، ۲/۲۴.

۶۷. همان، ۲/۳۸.

الإسلام...»^{۶۸} (از عبدالله سنان نقل است که گفت: از امام صادق(ع) درباره آن کسی پرسیدم که مرتکب کبیره می شود ... که آیا آن از اسلام خارجش می کند ...؟ پس فرمود: هرکس کبیره ای از کبائر مرتکب شود و آن ها را حلال پندارد، آن از اسلام خارجش می کند ... و اگر معترف باشد که آن گناه بوده ...، از ایمان خارجش می کند و از اسلام خارجش نمی کند ...).

در این حدیث نسبت به ارتکاب معصیت دو حالت بیان شده است. ارتکاب با حلال شمردن آن و ارتکاب با اعتراف به حرمت آن. در اولی انسان کافر فقهی می شود و در دومی از ایمان خارج می گردد و مسلم باقی می ماند. این بیان در مدخلیت شرط عمل در افتراق ایمان و اسلام صراحت دارد.

(د) «عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ قَالَ: كَتَبْتُ ... إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَسْأَلُهُ عَنِ الْإِيمَانِ مَا هُوَ فَكَتَبَ إِلَيَّ ... سَأَلْتُ رَجِمَكَ اللَّهُ عَنِ الْإِيمَانِ وَالْإِيمَانُ هُوَ الْإِفْرَارُ بِاللِّسَانِ وَعَقْدُ فِي الْقَلْبِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ وَالْإِيمَانُ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ وَهُوَ دَارٌ وَكَذَلِكَ الْإِسْلَامُ دَارٌ وَالْكُفْرُ دَارٌ فَقَدْ يَكُونُ الْعَبْدُ مُسْلِمًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ مُؤْمِنًا وَلَا يَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ مُسْلِمًا فَإِلْسْلَامٌ قَبْلَ الْإِيمَانِ وَهُوَ يُشَارِكُ الْإِيمَانَ فَإِذَا أَتَى الْعَبْدُ كَبِيرَةً مِنْ كِبَائِرِ الْمَعَاصِي أَوْ صَغِيرَةً مِنْ صَغَائِرِ الْمَعَاصِي الَّتِي نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهَا كَانَ خَارِجًا مِنَ الْإِيمَانِ سَاقِطًا عَنْهُ اسْمُ الْإِيمَانِ وَثَابِتًا عَلَيْهِ اسْمُ الْإِسْلَامِ فَإِنْ تَابَ وَاسْتَغْفَرَ عَادَ إِلَى دَارِ الْإِيمَانِ وَلَا يُخْرِجُهُ إِلَى الْكُفْرِ إِلَّا الْجُحُودُ وَالْإِسْتِحْلَالُ ... دَانَ بِذَلِكَ فَعِنْدَهَا يَكُونُ خَارِجًا مِنَ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ دَاخِلًا فِي الْكُفْرِ ...»^{۶۹} (از عبدالرحیم قصیر نقل است که گفت: به امام صادق(ع) نوشتم و از ایشان از چیستی ایمان پرسیدم، پس به من نوشت: ... از ایمان پرسیدی - خدایت رحمت کند - و ایمان اقرار به زبان و پیمانی در قلب و عمل به ارکان است و ایمان مراتبی دارد و آن [مانند] خانه ایست و همچنین اسلام هم [مانند] خانه ایست و کفر هم [مانند] خانه ایست. پس بنده مسلم می شود پیش از آنکه مؤمن شود و مؤمن نمی شود تا آنکه مسلم شود. پس اسلام قبل از ایمان است و با ایمان هم پوشانی دارد. پس هنگامی که بنده گناهی از گناهان بزرگ یا گناهی از گناهان کوچکی که خداوند از آن ها نهی کرده مرتکب شود، از ایمان خارج و نام ایمان از وی زدوده می شود و نام اسلام بر وی می ماند؛ اگر توبه کرده و طلب آمرزش کرد، به خانه ایمان بازمی گردد و [چیزی] او را [از خانه اسلام] به کفر خارج نمی کند مگر انکار [اصول دین] و حلال شمردن [محرمات] ... با آن کار پست می شود و در این صورت از اسلام و ایمان خارج و به کفر داخل می شود ...).

در این روایت، ایمان دارای مراتبی دانسته شده که بالاترین مرتبه آن جمع اقرار زبانی، تصدیق قلبی و التزام عملی است. این مرتبه از ایمان همان ایمان کلامی است. اما در ادامه روایت بیان شده که التزام عملی برای ادنی مراتب ایمان شرط بوده و ارتکاب معصیت موجب خروج از ایمان و البته بقا در اسلام است.

(ه) «عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) ... قَالَ مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَأَقَرَّ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَصَامَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَحَجَّ الْبَيْتَ فَهُوَ مُسْلِمٌ ... قَالَ مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَقَرَّ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَصَامَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَحَجَّ الْبَيْتَ وَلَمْ يَلْقَ اللَّهَ بِذَنْبٍ ... فَهُوَ مُؤْمِنٌ قَالَ أَبُو بصيرٍ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَأَيُّنَا لَمْ يَلْقَ اللَّهَ بِذَنْبٍ ... فَقَالَ ... إِنَّمَا هُوَ لَمْ يَلْقَ اللَّهَ بِذَنْبٍ ... وَلَمْ يَتُبْ مِنْهُ»^{۷۰} (از ابو بصیر نقل است که گفت: نزد امام باقر(ع) بودم ... فرمود: هرکس بر لا اله الا الله و محمد رسول الله شهادت دهد و به هرچه از سوی خدا آمده اقرار کند و نماز بخواند و زکات بدهد و ماه رمضان روزه بگیرد و به حج بیت برود، او مسلم است ... فرمود: هرکس بر لا اله الا الله و محمد رسول الله شهادت دهد و به هرچه از سوی خدا آمده اقرار کند و نماز بخواند و زکات بدهد و ماه رمضان روزه بگیرد و به حج بیت برود و خداوند را با گناه ملاقات نکند ...، او مؤمن است. ابو بصیر گفت: فدایت شوم، کدامان خدا را با گناه ملاقات نمی کند ...؟ پس فرمود: ... مؤمن کسی است که خدا را با گناهی که از آن توبه نکرده ملاقات نکند).

۶۸. همان، ۲/۲۸۵.

۶۹. همان، ۲/۲۷.

۷۰. صدوق، الخصال، ۴۱۱/۲.

این حدیث نیز مانند احادیث پیشین اسلام را شهادتین و اقرار به شرائع و عزم بر عمل به شرائع دانسته و ایمان را همین امور همراه با ترک معصیت معرفی کرده است. دلیل اینکه این روایت و برخی روایات دیگر، عمل به دسته‌ای از شرائع مانند نماز را جزء اسلام معرفی کرده‌اند، نه جزء ایمان این است که ترک کلی این اعمال نوعاً به مثابه استحلال (حلال شمردن ترک آن‌ها) است؛ از این روی موجب خروج از اسلام می‌شود. و الا ترک موردی برخی از این شرائع، صرفاً معصیت محسوب شده و موجب خروج از ایمان می‌گردد.

روایات بسیاری شاهد بر این است که ترک کلی مناسک و شرائع دین به مثابه استحلال و کفر فقهی دانسته شده، از جمله این روایت: «عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَا بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَبَيْنَ أَنْ يَكْفُرَ إِلَّا تَرْكُ صَلَاةٍ فَرِيضَةٍ مُتَعَمِّدًا أَوْ يَتَهَاوَنُ بِهَا فَلَا يُصَلِّيَهَا»^{۷۱} (از برید بن معاویه عجلای از امام باقر (ع) نقل است که فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: میان مسلمان و کافر شدنش چیزی نیست مگر ترک عمدی نمازی واجب یا سستی نسبت به آن و نگراردنش).

(و) «عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: الْكَبَائِرُ الْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ... فَقِيلَ لَهُ أَرَأَيْتَ الْمُزْتَكِبَ لِلْكَبِيرَةِ يَمُوتُ عَلَيْهَا أَوْ يُخْرِجُهُ مِنَ الْإِيمَانِ ... قَالَ يَخْرُجُ مِنَ الْإِسْلَامِ إِذَا زَعَمَ أَنَّهَا حَلَالٌ ... وَإِنْ كَانَ مُعْتَرِفًا بِأَنَّهَا كَبِيرَةٌ وَهِيَ عَلَيْهِ حَرَامٌ ... يُخْرِجُهُ مِنَ الْإِيمَانِ وَلَا يُخْرِجُهُ مِنَ الْإِسْلَامِ»^{۷۲} (از مسعده بن صدقه است که گفت: شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرماید: گناهان کبیره این‌ها هستند: ناامیدی از رحمت خداوند و ... پس به ایشان گفته شد، نظرتان درباره مرتکب کبیره که بر آن حال بمیرد چیست؟ آیا این امر او را از ایمان خارج می‌کند؟ ... فرمود: چنانچه آن را حلال شمارد، از اسلام خارج می‌شود ... و اگر معترف باشد که آن گناهی کبیره بوده و بر او حرام است، ... آن امر او را از ایمان خارج می‌کند و از اسلام خارجش نمی‌کند).

در این روایت نیز، ارتکاب گناه با اعتراف به حرمت آن موجب خروج از ایمان دانسته شده است. بنابراین، عمل به جمله شرائع دین شرط ایمان فقهی است.

در نهایت، ممکن است اشکال شود که حتی اگر ایمان فقهی بر پایه التزام به شرائع و فرائض تعریف شود، باز هم نمی‌توان از لزوم اعتقاد به ولایت اهل بیت (ع) چشم پوشید؛ زیرا ولایت در روایات از فرائض الهی شمرده شده است. بنابراین، کسی که به ولایت معتقد نیست، به یکی از فرائض الهی ملتزم نشده و در نتیجه، همچنان از دایره ایمان خارج خواهد بود. بر این اساس، تعریف ایمان بر پایه التزام به شرائع نیز در نهایت به همان نتیجه مشهور، یعنی ملازمه ایمان و اعتقاد به ولایت، منتهی می‌شود.

با تفکیک میان «مقوم ایمان فقهی» و «یکی از فرائض الهی» می‌توان به اشکال مذکور پاسخ داد. مدعای پژوهش نفی اهمیت ولایت یا خروج آن از شمار فرائض نیست، بلکه تعیین معیار تحقق ایمان فقهی است. روایات ناظر به تمایز ایمان و اسلام، ایمان را عمده‌تاً با التزام به فرائض و شرائع تفسیر کرده‌اند، نه با پذیرش یک باور اعتقادی خاص؛ از این رو، ملاک تمایز مؤمن از مسلمان در این روایات، التزام عملی به شریعت است.

بر این اساس، قرار گرفتن ولایت در شمار فرائض و نفی ایمان از تارک آن، لزوماً به معنای مقوم بودن ولایت برای ماهیت ایمان فقهی نیست، بلکه می‌تواند از باب اخلال در یکی از فرائض تحلیل شود؛ چنان‌که در روایات دیگر نیز ترک برخی واجبات موجب نفی ایمان دانسته شده، بی‌آنکه آن واجبات رکن هویتی و انحصاری ایمان تلقی شوند. افزون بر این، چون ایمان فقهی منشأ آثار و احکام ظاهری است، معیار آن باید تا حد امکان بر اموری قابل احراز استوار باشد، در حالی که اعتقاد به ولایت از سنخ باورهای درونی است. از این رو، روایات ولایت بیش از آنکه بر انحصار ایمان در معتقدان به ولایت دلالت کنند، بر نقش ولایت در تحقق و کمال عملی ایمان یا بر فرعیت دینی آن در کنار دیگر فرائض دلالت دارند.

۷۱. برقی، المحاسن، ۸۰/۱.

۷۲. کلینی، الکافی، ۲۸۰/۲.

همچنین باید میان اصل ولایت و تعیین مصداق ولی تفکیک کرد. اصل ولایت، به معنای لزوم تبعیت از ولی منصوب الهی، از فرائض دینی و الزامات ایمانی است؛ اما تعیین مصداق ولی پس از پیامبر (ص) مسئله‌ای کلامی و مبتنی بر ادله اعتقادی است. بنابراین، حتی با پذیرش لزوم اصل ولایت، نمی‌توان نتیجه گرفت که ایمان فقهی منوط به اعتقاد به مصادیق خاص ولایت باشد. به‌ویژه آنکه اعتقاد به امامت ائمه دوازده‌گانه (ع)، با وجود جایگاه بنیادین آن در امامیه و ضرورت مذهبی آن، از ضروریات دین محسوب نمی‌شود. در نتیجه، ملازمه میان عدم پذیرش این باور و فقدان ایمان فقهی نیازمند دلیل مستقلى است. از این رو، اثبات فرعیت ولایت، به‌تنهایی برای اثبات مقوم بودن اعتقاد به آن در تحقق ایمان فقهی کفایت نمی‌کند.

نتیجه‌گیری

نتیجه این پژوهش نشان داد که میان ایمان کلامی و ایمان فقهی تفاوتی بنیادین وجود دارد. ایمان کلامی ناظر بر تصدیق قلبی و باور درونی است و در حوزه اعتقادات و ثواب و عقاب اخروی کارکرد دارد، در حالی که ایمان فقهی باید دارای معیاری عینی و قابل احراز باشد تا بتواند در حوزه احکام وضعی و تکلیفی نقش ایفا کند. از این رو، نمی‌توان همان تعریفی را که متکلمان برای ایمان ارائه کرده‌اند به صورت مستقیم در فقه به کار گرفت.

پرسش اصلی مقاله این بود که: «آیا ایمان فقهی در منابع شریعت همان تصدیق امامت دوازده امام است یا اینکه ملاک آن چیزی دیگر، مانند التزام عملی به شرایع، است؟». با بررسی انتقادی ادله قول مشهور و استناد به روایات متعدد، روشن شد که ملاک ایمان فقهی نه اعتقاد به امامت بلکه اقرار زبانی همراه با عمل به شرایع است. همچنین، تحلیل روایاتی که ولایت را در شمار فرائض الهی قرار داده‌اند نشان داد که این روایات لزوماً در مقام تعریف ماهیت ایمان نیستند و حداکثر بر نقش ولایت در شمار فرائض دینی یا در کمال و مراتب ایمان دلالت دارند. از این رو، صرف ذکر ولایت در زمره فرائض، برای اثبات این مدعا که اعتقاد به امامت مقوم ایمان فقهی است، کفایت نمی‌کند. بنابراین، نظریه مشهور که امامی بودن را شرط ایمان می‌دانست، از پشتوانه روایی و فقهی کافی برخوردار نبوده است و باید مورد تأمل قرار گیرد.

تأمل در مفهوم ایمان از منظر فقه امامیه نه تنها به واقع‌بینی بیشتر در فهم منابع می‌انجامد، بلکه در عرصه کارکردهای اجتماعی و حقوقی نیز آثار مهمی دارد؛ از جمله گسترش دایره مؤمنان به فراتر از شیعه دوازده‌امامی و مشارکت حقوقی دیگر مسلمانان و تقویت مبنای فقهی وحدت اسلامی. این برداشت از مفهوم ایمان، دامنه شمول احکام مبتنی بر ایمان را بر پایه معیارهای عینی‌تر و قابل احرازتر سامان می‌دهد و از این جهت می‌تواند مبنایی مناسب‌تر برای تنظیم روابط فقهی و حقوقی میان مسلمانان فراهم آورد.

پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی به بررسی پیوند این تعریف از ایمان با دیگر مفاهیم محوری فقه، مانند عدالت و مروت، بپردازند و آثار آن را در حوزه‌های مختلف همچون امامت جماعت، قضا و شهادت و دیگر عرصه‌ها پی‌گیری کنند. همچنین، مطالعه تطبیقی میان روایات فریقین در باب ایمان و اسلام می‌تواند تصویری جامع‌تر و واقع‌بینانه‌تر از این دو مفهوم در اختیار پژوهشگران قرار دهد.

منابع

قرآن کریم

آخوند خراسانی، محمدعلی کاظمی. فوائد الأصول. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. بی‌تا.

آذربایجانی، علیرضا، محمد محلی، اسماعیل فدایی. «بررسی مفاهیم شرط ایمان در شهادت در فقه امامیه و حقوق ایران»، حقوق اسلامی. دوره ۹، ش ۳۲، بهار ۱۳۹۱، ۶۳ تا ۹۰.

استرآبادی، محمدجعفر. لب اللباب فی علم الرجال. تهران: اسوه. ۱۳۸۸.

اسلم‌بخش، امید. «بررسی نقل مستقیم ابن ابی عمیر از سفیان بن السمط. پژوهش دینی»، پژوهش دینی. ش ۵۰، بهار و تابستان ۱۴۰۴، ۲۱۱ تا ۲۱۴.

برقی، احمد بن محمد بن خالد. المحاسن. تهران: دار الكتب الإسلامية. بی تا.

بهشتی، احمد. «قلمرو فقه»، درس‌هایی از مکتب اسلام. دوره ۳۶، ش ۱۱، زمستان ۱۳۷۵، ۲۹ تا ۲۲.

حسکانی، عیبدالله بن عبدالله. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات. ۱۳۶۹.

خمینی، سید روح‌الله. تحریر الوسیلة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره). چاپ سوم، ۱۴۳۴ق.

خمینی، سید روح‌الله. موسوعة الإمام الخمينی: کتاب الطهارة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخمينی (قدس سره). ۱۴۳۴ق.

خویی، سید ابوالقاسم. التنقیح فی شرح العروة الوثقی: کتاب الطهارة. قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخویی. ۱۴۱۷ق.

خویی، سید ابوالقاسم. مصباح الأصول. مقرر: محمد سرور واعظ حسینی بهسودی. قم: مکتبة الداوری. بی تا.

خویی، سید ابوالقاسم. معجم رجال الحديث. قم: مؤسسه الخوئی الإسلامية. بی تا.

دوزدوزانی تبریزی، محسن. أجود الشروح فی شرح معالم الدین فی الأصول. بیروت: دار العلم. ۱۳۷۲.

سبحانی، جعفر. الموجز فی أصول الفقه. قم: مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام. چاپ دوم، ۱۴۲۰ق.

سبحانی، جعفر. کلیات فی علم الرجال. قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه. ۱۴۱۰ق.

سند، محمد. بحوث فی مبانی علم الرجال. مقرر: محمد صالح تبریزی. قم: انتشارات مدین. ۱۴۲۹ق.

سید مرتضی، علی بن حسین علم الهدی. رسائل الشریف المرتضی. قم: دار القرآن الکریم. ۱۴۰۵ق.

شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی. مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. قم: مؤسسه المعارف الإسلامية. ۱۴۱۳ق.

صاحب جواهر، محمد حسن نجفی. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار إحياء التراث العربی. ۱۳۶۲.

صدوق، قمی، محمد بن علی. الأمالی. تهران: کتابچی. ۱۳۷۶.

صدوق، قمی، محمد بن علی. الخصال. قم: دفتر انتشارات اسلامی، جامعه مدرسین. ۱۳۶۲.

صدوق، قمی، محمد بن علی. الهدایة فی الأصول و الفروع. قم: مؤسسه امام هادی علیه السلام. ۱۴۱۸ق.

طباطبائی، سید محمد حسین. ترجمه تفسیر المیزان. مترجم: سید محمد باقر موسوی همدانی. قم: دفتر انتشارات اسلامی، جامعه مدرسین. ۱۳۷۴.

طوسی، محمد بن حسن. التبیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار إحياء التراث العربی. بی تا.

علامه حلی، حسن بن یوسف. مبادئ الوصول إلى علم الأصول. بیروت: دار الأضواء. ۱۴۰۶ق.

فاضل مقداد. إرشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين. محقق: سید مهدی رجائی. قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی. ۱۴۰۵ق.

فرجاد، محمد. «ایمان و اسلام از دیدگاه طبرسی»، پژوهش‌های قرآنی. ش ۲۹ و ۳۰ (ویژه‌نامه علامه طبرسی)، بهار و تابستان ۱۳۸۱، ۱۴۸ تا ۱۲۹.

قمی، علی بن ابراهیم. تفسیر القمی. قم: دار الکتاب. ۱۳۶۳.

- کلباسی، محمد بن محمد ابراهیم. الرسائل الرجالية. محقق: محمد حسین درایتی. قم: دار الحديث. ۱۴۲۲ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامية. ۱۳۶۳.
- کوفی، فرات بن ابراهیم. تفسیر فرات الکوفی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی. ۱۴۱۰ق.
- مامقانی، عبدالله. مقباس الهدایة فی علم الدراية. محقق: محمدرضا مامقانی. قم: مؤسسة آل البيت. ۱۴۱۱ق.
- مجلسی، محمدباقر. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. بیروت: دار إحياء التراث العربی. چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
- محقق کرکی، علی بن حسین. الفوائد الرجالية. قم: دار الحديث. ۱۳۸۰.
- مرویان حسینی، سید مهدی، محمدتقی فخعلی، سید محمدتقی قبولی. «بازی پژوهی نظریه فقهی نفی عدالت از مخالفان مذهبی و رمی آنان به فسق»، جستارهای فقهی و اصولی. دوره ۵، ش ۱۵، تابستان ۱۳۹۸، ۷۷ تا ۱۱۶.
- مطهری، مرتضی. مجموعه آثار. تهران: صدرا. ۱۳۸۹.
- مغربی، نعمان بن محمد. دعائم الإسلام. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام. چاپ دوم، ۱۳۸۵ق.
- مفید، محمد بن محمد بغدادی. أوائل المقالات في المذاهب والمختارات. بیروت: دار المفید. ۱۴۱۴ق.
- یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی. العروة الوثقی فیما تعم به البلوی (المحشی). قم: دفتر انتشارات اسلامی. ۱۴۱۹ق.